

دور از من

# دور از من

تینا عبداللہی

تہران - ۱۳۸۹

تقدیم به برادرانم علی و امیرحسین

و

برادرزاده‌ی عزیزم علیرضا

سرشناسه	: عبداللهی، تینا
عنوان و نام‌پدیدآور	: دور از من / تینا عبداللهی.
مشخصات نشر	: تهران: علی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۵۸۴ ص.
شابک	: 978 - 964 - 193 - 107 - 2
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
موضوع	: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ۴۴۱۶۵۹/ب ۸۱۴۸ PIR
رده‌بندی دیوبی	: ۸۱۴۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۷۵۱۳۷

نشر علی: خیابان انقلاب - خیابان روانمهر، شماره ۱۳۶

تلفن: ۶۶۴۹۱۲۹۵ - ۶۶۴۹۱۸۷۶

دور از من

تینا عبداللهی

ویراستار: مرضیه هاشمی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

حروفچینی: گنجینه

لیتوگرافی: اردلان

چاپ: گلبن

صحافی: آزاده

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۱۹۳ - ۱۰۷ - ۲

آدرس وبسایت: [www.alipub.ir](http://www.alipub.ir)

آدرس پست الکترونیک: [Info@alipub.ir](mailto:Info@alipub.ir)

۱۲۰۰۰ تومان

## فصل اول

جلوی پنجره ایستادم و به‌خونه ویلایی روبرو خیره شدم. یک ماه دیپلم گرفتم و به‌این‌خونه جدید نقل مکان کردیم. آپارتمان ما طبقه ششم یک ساختمان هشت طبقه‌اس، توی یک خیابون که خلوتش با اتومبیل‌های گریزان از ترافیک درهم می‌شکند. یک ماه من عاشق پنجره اتاقم شدم که به‌روی این ویلای زیبا باز می‌شه، تنها مدرک حضور سکنه در آن تویوتا لندکروز مشکی پارک شده داخلش هست.

صدای مامان منو از خیالم بیرون آورد.

– نیکا... نیکا...

بدون این که چشم از ویلای روبرو بگیرم با صدای بلند گفتم:

– بله.

– این گوشی تلفن کووو؟

– اینجا روی تخت من...

– گوشی تلفن اینجا چکار می‌کنه؟

صدای مامان خیلی نزدیک بود. سرمو چرخوندم، ما بین در اتاق ایستاده بود با چشمانی که نشون می‌داد می‌خواد قدرتشو به‌من ثابت کنه.

همین حالت مامان منو جری می‌کنه که لجبازی کنم، با خیره سری گفتم:  
 - کارایی تلفن چیه؟ حتماً با کسی صحبت می‌کردم که گوشی  
 اینجاست، این که پرسیدن نداره... (یه لنگه ابرومو بالا بردم) می‌خوای  
 جایی بری؟

- آره، خونه شمسوی جون دوره داریم.

- کنفرانس اراذل و اوباش.

- نیکا مؤدب باش!

- مگه دروغ می‌گم، چند تا تازه به‌دوران رسیده می‌آن می‌شینند پُز  
 می‌دن.

- اینا دیگه به‌تو ربطی نداره.

مامان کامل وارد اتاق شد گوشی رو از روی تخت برداشت و در حال  
 شماره گرفتن، گفت:

- باز پشت پنجره‌ای... الو سلام آقا، اشتراک ۵۱۸ هستم یه ماشین  
 می‌خواستم... قیطره... متشکرم.

تماس را قطع کرد و گوشی رو دوباره روی تخت انداخت و گفت:

- به‌این مرد گفتم این دختره کنکور داره یه ماه دندون رو جیگر بذار  
 این کنکور شو بده، اما کو گوش شنوا، این شد نتیجه‌اش به‌قول خودت  
 سراسری رو خراب کردی به‌جای ایستادن پای اون پنجره بیا بشین چهار تا  
 تست بزن حداقل آزاد قبول شی.

- خفه شدم بس که تست زد، سراسری رو خراب نکردم قبول

می‌شم، اما رتبه‌ام به‌درد تهران نمی‌خوره.

- از حالا آه و ناله نکن چون محاله بذارم شهرستان بری من پیش

دوستام آبرو دارم، تهران قبول شو هر رشته‌ای بود مهم نیست، دانشگاه

فقط تهران.

- با این اپراهایی که تو و بابا هرشب اجرا می‌کنید حتماً امیدوار باش  
 من دانشگاه قبول شم اونهم تهران.

- باباتم لنگه تو، اگه حرف تو مغزش بره لازم نیست به‌قول تو هرشب

اپرا اجرا کنیم.

صدای زنگ در آمد، مامان روسریشو داخل آینه اتاقم مرتب کرد و

گفت:

- به‌جای روی‌پزدازی پای اون پنجره بشین پای درست.

صدای بسته شدن در آپارتمان نوید رفتن مامان را داد. از توی

فایل‌های کامپیوترم یک آهنگ متال خفن انتخاب کردم و بعد ولوم سیستم

رو تا آخرین حد ممکن بالا بردم که تا کیلومترها جز صدای جیغ خواننده

صدایی شنیده نمی‌شد. صدای کامپیوتر رو جلوی پنجره کشیدم و پاهامو

به‌لبه تخت گیر دادم، از صدای موسیقی و منظره روبرو لذت بردم. خم

شدم تا لطفم شامل حال کتاب تست فیزیکم بشه که چشمم به‌چراغ

چشمک زن تلفن افتاد، گوشی رو برداشتم و در حال زدن دکمه talk،

اسپیکر کامپیوتر را خاموش کردم.

- بله.

- کدوم قبرستون بودی، داشتم قطع می‌کردم.

- هیچ جا، داشتم موسیقی گوش می‌کردم صدای زنگ تلفنو نشنیدم،

شانس آوردی چشمم افتاد به‌چراغش.

- مگه کری با صدای بلند گوش می‌کردی؟

- مامانم نیست تو گیر بده... حالا غرض از مزاحمت چیه؟

- چی کار می‌کردی؟

– تست فیزیک می زدم.

– آره جون عمه جونت!

– خب کمی هم از فضای سبز خونه همسایه بهره می بردم.

– چه خبر از خونه همسایه عجیبتون؟

– هیچی بابا، هنوز که بنی بشری تو این خونه ندیدیم.

– این طور که تو از این خونه حرف می زنی، نکنه خونه تیمی باشه؟

نکنه توش کار خلاف ملاف می کنند؟

– گیرم حرف تو درست، باید تو این یک ماه چیزی می دیدم یا نه؟

– اون که بله، سرکار خانم رخت خواب پهن کردی پای پنجره خونه

همسایه رو رَصَد می کنی...

– بی خیال خونه همسایه، چکار داشتی؟

– هاااا... پیش از این که به تو زنگ بزنم شیدا زنگ زد، مامان و باباش

رفتن شمال ختم یکی از فامیلهاشون، از من خواسته شب بریم پیشش.

– تنهاست؟

– نه خواهرش، شیده هم هست... تو می آیی بریم یا نه؟

– هووووم، مامانم نیست.

– نگو می خواستی از مامانت اجازه بگیری که خنده ام می گیره، تو که

سجاف سرخودی...

– نه، حقیقتشو بخواهی می خوام تست های فیزیکو تمام کنم.

– هرچی تا حالا خوندی کافیه، با دو تا تست بیشتر و کمتر رتبه یک

کنکور نمی شی.

– نبودی ببینی مامانم چه خط و نشونی برام کشید.

– تو هم بی زبون، مثل بچه مثبت ها سرتو انداختی پایین و از ترس

مامانت خودتو خیس کردی.

– بی ادب!

– چیه؟ دوست داری بگم نیکا جون قبولی، اگه خیالت راحت می شه

باشه (با صدایی نازک و مسخره ادامه داد) نیکاجون، عزیزم حتماً قبول

می شی... خوب شد.

– اگر مثل تو خیالم راحت بود هر جا که قبول شم می تونم برم، کبکم

خروس می خونند.

– حالا چکار می کنی؟ می آی یا نه؟... اصلاً به کار می کنیم، فیزیک

شیدا از من و تو بهتره پس کتاب و دفترتو جمع کن بیا سه تایی تو سر

مشکلات تو می زنیم.

بعد از لحظه ای فکر کردن گفتم:

– باشه می آم.

– من نمی رم، منتظرم تو بیای دنبالم با هم بریم... منو نکاری.

– باشه، کاری نداری؟

– منتظرم ها.

– Ok، بای.

گوشی تلفن رو روی تخت پرت کردم و روی تاپ قرمز مانتو نخعی آبی

زنگاری همراه با شلوار نخعی سفید کوتاه پوشیدم و بعد هرچی تست

فیزیک جلوی دستم بود داخل کیف کولی جینم سرازیر کردم.

یه لنگه کفشم رو پوشیده بودم و داشتم بندشو می بستم که صدای

تلفن بلند شد و دستم از حرکت ایستاد، به صدای زنگ گوش دادم و بین

جواب دادن و ندادن دودل بودم. با خودم گفتم، بی خیال هرکی کار داشته

باشه بعداً زنگ می زنه...